

## مقدمه

مقدمه این کتاب را با این سخن شیخ ابوالحسن خرقانی آغاز می‌کنم که فرمود: «حق تعالی قسمت بندگان پیدا کرد، هر یک نصیب خود برداشتند. نصیب جوانمردان، یعنی اولیا اندوه بود». چه به قول ایشان باز هم «عالمان آن گویند که شنیده باشند و جوانمردان آن گویند که دیده باشند. هر که زندگانی با خدا کند چون بمیرد و مرگش به هم‌فراز آید .... سر به نیستی خود فرو بردم به هستی او برآوردم. دل باید که خوف در او بود و شرم در او بود و دوستی حق در او بود که این همه علامت عمارت دل است. تا دست از دنیا برداشتم هرگز واسرش نشدم و تا گفتم الله به هیچ مخلوق وانگریدم».

و هم اوست که آن‌چنان خدا را می‌دید که بوی حق از حضورش در آینده ساطع می‌شد و چون «بایزید بسطامی» بر خرقان رسید گفت: «من از این قریه بوی مردی می‌شنوم که نامش علی و کنیتش ابوالحسن است و چند سال بعد از وفات من بیاید، درخت نشاند و زرع کند، و بار عیال کشد، و مردمان را به طریق خیر ارشاد کند، و لحظه‌ای از یاد خدای تعالی غافل نباشد».

این حضور با طهارت و عبادت را مولانا با زیبایی هر چه تمام‌تر در دفتر چهارم از مثنوی چنین حکایت کند:

هم در آنجا ناله مشتاق کرد	بوی را از باد استنشاق کرد
گفت زین سو بوی یاری می‌رسد	کاندرین ده شهریاری می‌رسد
بعد چندین سال می‌زاید شهی	می‌زند بر آسمانها خرگهی
رویش از گلزار حق گلگون بود	از من او اندر مقام افزون بود

ابوالحسن متولد شد و برحسب قابلیت که در نهاد داشت کسب علوم را پیش نهاد

خاطر ساخت. مدتی متممادی روزگار زندگانی اش تیره گذشت تا به واسطه جماعتی آن خبر از بایزید بر وی انتشار یافت. وقتی به تربت بایزید گذار کرد، فاتحه بر خواند و بر حالتش تغییر کلی راه یافت «دانست که آن مقصود و منظور که او را مکنون ضمیر است در آن مقام قریح انجام کرد». چنان که نقل است: «دوازده سال نماز خفتن در خرقان به جماعت گزاردی آنگاه پیاده روی به بسطام نهادی و به نزدیکی تربت بایزید به عبادت مشغول گشتی و دست تضرع به دعا برداشتی و گفندی خداوند چه شود که از آن منزلت و مرتبت که بایزید را داده مرا نیز بی بهره نگذاری». پس از آن زمان معهود - دوازده سال - «شبی آوازی از تربت بایزید برآمد که یا ابوالحسن گاه آن آمد که بنشینی و معاشرت کنی تا از انفاس قدسیه تو خلق برکت جویند». در نظم این حکایت مولوی گفته:

بانگش آمد از خطیره شیخ حَی      ها انا ادعوك کی سعی الی  
و اما شرح کار خود که امیدوارم روزی به برکات انفاس آن بزرگان طریقت الهی بر به وجود آورند گانش رحمتی واسع نازل آید تا از دامها و بندهای فراوان توان گذشتن بیابند.

کتابی را که هم اکنون آن را می خوانید ترجمه اثری است با عنوان اصلی *Immune Function in Sport and Exercise* که می تواند علاقه مندان را در دریافت آن بخش از مفاهیم علوم ایمنی ورزشی که در دو، سه دهه اخیر رشدی چشمگیر داشته است، یاری رساند. اگرچه انجام دادن کار جمعی در ترجمه اثر مشکلات زیادی دارد، ولی به محض دریافت کتاب اصلی، جای آن را در میان کتابهای انتشار یافته خالی دیدم. به همین دلیل، جمعی از اعظام علوم ورزشی را فراخواندم تا با ترجمه بخشی از آن، اولاً) ترجمه اثر زودتر در دسترس قرار گیرد، ثانیاً) شیرینی کار جمعی و همکاری مؤثر بین دانشگاهی هر چه بیشتر ذائقه دست اندرکاران ترجمه و در مرحله بعد خوانندگان کتاب را کامیاب سازد.

در گام بعدی، شاید ایجاب می کند که کتاب به نحوی ویراستاری شود و علاوه بر هم قلمی در نگارش متن و ترجمه روان، برای کلمات و واژه های انگلیسی

تخصصی تا حد ممکن واژه‌های فارسی مشابه به کار گرفته شود. چون این کار زمان‌بر بود و دسترسی جویندگان این کتاب را با تأخیری دیگر مواجه می‌ساخت، در مشورت با دست‌اندرکاران ناشر - سازمان «سمت» - قرار شد این کار با کمی همکاری بین مترجمان و ویراستار در مرحله ویراستاری انجام شود. مع‌هذا، ممکن است در برخی جاها شما خوانندگان محترم با سلیقه‌های نوشتاری و به کارگیری واژه‌های متفاوتی روبه‌رو شوید که امیدوارم این نقیصه را - هر چند که از اصالت کار نمی‌کاهد - بر مترجمان ببخشاید.

در ترجمه اثر، همکاران دانشگاهی و غیر دانشگاهی بسیار کارآمدی اینجانب را همراهی کرده‌اند که به سهم خویش از بزرگواری ایشان سپاسگزارم، همکاران دانشگاهی خانمها دکتر مریم کوشکی جهرمی (استادیار دانشگاه شیراز، مترجم فصل دهم)، دکتر عفت بمبئی چی (استادیار دانشگاه اصفهان، مترجم فصل سوم)، و آقایان دکتر حمید محبی (استاد دانشگاه گیلان، مترجم فصل دوازدهم)، دکتر نادر رهنما (دانشیار دانشگاه اصفهان، مترجم فصل دوم)، دکتر محمد فرامرزی (استادیار دانشگاه شهرکرد، مترجم فصلهای اول و هفتم)، دکتر ولی‌الله دبیدی روشن (دانشیار دانشگاه مازندران، مترجم فصل ششم)، دکتر احمد آزاد (استادیار دانشگاه زنجان، مترجم فصل پنجم)، دکتر داریوش شیخ‌الاسلامی (استادیار دانشگاه کردستان، مترجم فصل چهارم) و همکاران غیر دانشگاهی ام‌خانم دکتر لیلا مسیبی (مترجم فصل یازدهم) و آقای دکتر شهرام فرج‌زاده (مترجم فصل سیزدهم) که هر دو از پزشکان علاقه‌مند به علوم ورزشی‌اند، در ماندگاری این اثر مؤثرند و شخصاً نیز فصلهای هشتم و نهم و واژه‌نامه را ترجمه کرده‌ام. تسلط به ترجمه همکاران ذکر شده شما را در بهره‌گیری از محتوای کتاب یاری می‌رساند، ولی به نمایندگی از همه آنها از خطاهای احتمالی اثر پوزش می‌طلبم و از شما یاران همراه درخواست می‌کنم دیدگاه ارزشمند خود را درباره مضمون و ترجمه صحیح بخشهای مورد نظر برایمان ارسال دارید تا اگر خدا خواست و کتاب با استقبال خوانندگان روبه‌رو شد، در چاپهای بعدی اصلاح شوند. پیشاپیش بر آن قلب بزرگی احترام می‌گذاریم که بی‌مزد و منت خطاهای ما را سرپوشیده یادآوریمان می‌کند.

امیدوارم این کتاب خوانندگان را آن گونه که شایسته است با مبانی علوم ورزشی تخصصی «ایمنی ورزشی» آشنا سازد و در عین حال با سلوک رفتار خدایی شان، بر پدید آورندگان، چه مترجم، حروفچین، مصحح، انسانهای پاک سیرت بخش فنی چاپ، تولید و انتشار کتاب رحمت واسعة الهی بخواهند، چه اینان را زیبایی زندگی زیاد است.

به رسم دیرین، این مقدمه را با یاد شهیدان - خوان سالاران عشق - به پایان می برم و تقدیمشان می کنم این سخن عارف محبت و نیکی را حضرت حاج محمد اسماعیل دولابی که در کتاب *طوبای محبت ۱* گفته است: «انسان اگر محبتش را در راه محبین خدا اعمال کند به نتیجه می رسد. محبت آدمی را قربانی می کند و شهید می کند. شهید محبت سر و صدایی ندارد. کسی شمشیری نمی بیند، صدای شمشیری نمی شنود. انسان را خیلی مخفی شهید می کند. آن چنان می گُشد که صدایی در نمی آید. خون هم ندارد. عزیز من به میدان بیا و قشنگ معامله کن. مردانه و جوانمردانه بیا». خدایش با شهیدان محشور گرداند و ما را نیز از شجره طیبه شان روزی گرداند.

عباسعلی گائینی

استاد دانشگاه تهران

۱۳۸۸/۱/۴